جلسه 204- 1446

**شنبه - 26/01/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به تعاقب حادثین گذشت. مختار ما تفصیل بین مجهولی التاریخ بود که استصحاب در آن تعارض می کند، ولی در جایی که یکی معلوم التاریخ است ولو نسبیا و دیگری مجهول التاریخ، استصحاب در مجهول التاریخ جاری است بلامعارض.

دو تطبیق فقهی هم داشت ولو تطبیق های دیگری در جزوه ذکر شده متعرض آن نمی شویم. این دو تطبیق فقهی خلاصه اش را عرض کنم:

یکی: آبی بود که قبلا قلیل بود بعد فهمیدیم که در ساعت دو یا سه کر شده است و در یکی دیگر از این دو ساعت ملاقات با نجس کرده است.

طبق قول اول که قول مختار ما هم هست در یک فرض حکم می شود به نجاست آن، وآن اینکه تاریخ ملاقات معلوم باشد تاریخ کریت مجهول باشد، که استصحاب می کنیم بقاء القلة را الی زمان الملاقات، ولی در فرض که هر دو حدوث کریت و زمان ملاقات مجهولی التاریخند یا فرضی که تاریخ حدوث کریت معلوم است تاریخ ملاقات مجهول است حکم به طهارت این آب می شود.

مرحوم نائینی: لزوم احتیاط در موارد شبهه مصداقیه عام الزامی

مرحوم نائینی فرموده است در مجهولی التاریخ هم ما باید حکم به نجاست این آب بکنیم، یا اصل موضوعی جاری بشود و هو استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة، که در یک فرض جاری شد فرض علم به تاریخ حدوث کریت. و یا اگر اصل موضوعی نافی نجاست جاری نشود تعارض بکنند اصلهای موضوعی، اصل حکمی استصحاب طهارت یا قاعده آن نیست، بلکه یک اصل دیگری است که ایشان در اصول تأسیس کرده اند.

فرموده اند اگر ما یک عامی داشتیم که متضمن حکم الزامی بود، واز این عام خارج شد یک عنوان وجودی که حکم آن حکم ترخیصی شد، مثل مانحن فیه که الماء الملاقی للنجس نجسٌ که این عام الزامی است، خارج شده است از آن آب کر، که الماء الکر الملاقی للنجس لیس بنجسٍ، در شبهه مصداقیه ماء کر و ماء قلیل ما حق نداریم به قاعده طهارت رجوع کنیم وقتی می دانیم این آب ملاقات با نجس کرده است. واصل موضوعی نداریم که تعیین کند این آب در هنگام ملاقات قلیل نبود کر بود. می شود شبهه مصداقیه این مخصص وجودی، وباید به آن عام الزامی رجوع کنیم نه به اصل حکمی مثل اصل برائت.

حال چرا ما اثبات نکردیم این آب ملاقی نجس در زمان ملاقات قلیل نبود، یا بخاطر همینکه مجهولی التاریخند حدوث کریت و حدوث ملاقات، اصلها در آن تعارض کرد، ویا مثال دیگرش توارد حالتین است، یک آبی بود یک زمانی قلیل بود یک زمانی کر بود نمی دانیم متقدم کدام است و متأخر کدام است، ملاقات با نجس کرد. مرحوم نائینی فرموده است مبادا به اصل طهارت رجوع کنید، اینجا جای رجوع به اصل طهارت نیست. هر کجا عام الزامی داشتیم خرج عنه بمخصص متصل او منفصل عنوان وجودیٌّ که این عنوان وجودی متضمن حکم ترخیصی بود، در شبهه مصداقیه آن باید عمل به عام بکنیم.

دلیل ایشان چیست؟ ما دلیلی بر ادعای ایشان پیدا نکردیم. ایشان می فرماید اگر مولا بگوید لاتدخل علیّ احدا الا من کان صدیقی، عبد شک کند که این فرد صدیق مولا هست یا نیست، عقلاء اگر ببینند این عبد این مشکوک الصداقة با مولا را وارد منزل مولا کرد او را مستحق لوم و عقاب می دانند.

استاد: عدم ثبوت سیره عقلاء بر مدعای محقق نائینی

اما دلیل ایشان بر این مطلب چیست ما دلیلی پیدا نکردیم. اگر دلیل ایشان این است که مخصص عنوان معلوم انه صدیق المولا هست، که این خلاف وجدان است، ظاهر لاتدخل علیّ احدا الا من کان صدیقی، این است که مخصص واقع صدیق مولاست نه من یعلم انه صدیق المولا.

اگر ایشان ادعا می کند که بناء عقلاء در اینگونه موارد بر احتیاط است، واین بناء عقلاء با عدم ردع امضاء شده است و بلکه موجب تشکیل یک مدلول التزامی عرفی در خطاب مولا می شود، این هم ممنوع است، ما همچنین بناء عقلائی برایمان ثابت نیست.

اگر استصحاب می گوید که این شخص مشکوک صدیق مولا نیست، که به استصحاب این شخص از مشکوک بودن خارج می شود. اما اگر فرض کنید این فرد مورد توارد حالتین است، یا یک عنوان ازلی اخذ شده است، مثلا لاتدخل علیّ احدا الا من کان هاشمیا، واین فرد مشکوک نمی دانیم هاشمی است یا هاشمی نیست استصاب عدم ازلی هم جاری نشد. کی عقلاء این عبد را مستحق عقاب می دانند که چرا احتیاط نکردی؟ عبد می گوید مولا تو مگر نگفتی رفع ما لایعلمون، من شک در تکلیف داشتم.

اگر تصرف در ملک مولا هست و این فرد را داخل در منزل مملوک مولا می کند، آنجا اصل عدم اذن مولا بر ادخال این فرد مشکوک در منزل مولا جاری است. اما اگر بحث تصرف در ملک مولا نیست، چه بسا این منزل منزل خود عبد است و مولا مهمان عبد است، کی عقلاء به این عبد می گویند چرا این فرد مشکوک را وارد منزل خودت کردی نزد مولا؟ عبد می گوید مولا به من گفته بود کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام. یا در مانحن فیه مولا گفته است کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر، این آب که معلوم نیست کر است یا قلیل استصحاب قلّت هم که ندارد، ملاقات کرده با نجس شک می کنیم در نجاست آن، کل شیء طاهر.

بله احکام کر را نمی توانیم بار کنیم بر این مشکوک الکریة و القلة، اما حکم به طهارت فعلیه آن از باب کل شیئ لک طاهر چرا نتوانیم بکنیم؟

ولذا حق این است که در فرض جهل به تاریخ حدوث کریت و ملاقات مرجع قاعده طهارت است.

اما قول دوم که قول به معارضه بین الاستصحابین بود مطلقا، روشن شد که در اینجا هم مرجع بعد از تعارض استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات با استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة قاعده طهارت است.

جریان استصحاب عدم الملاقاة در قول سوم

اما قول سوم که قول صاحب کفایه بود، ظاهر قائلین به این قول این است که در مجهولی التاریخ مقتضی ندارد نه استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات کما هو واضح، ونه استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة. ولکن به نظر می رسد که طبق قول سوم استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة مشکل ندارد. چرا؟

چون کلام صاحب کفایه دو تقریب مهم داشت، تقریب اول و تقریب چهارم، که هیچ کدام از این دو تقریب در استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة نمی آید، ولی در استصحاب القلة الی زمان الملاقات می آید، توضیح ذلک:

تقریب اول کلام صاحب کفایه این بود که می گفت زمان شک یعنی زمان مشکوک در القلة فی زمان الملاقات تابع زمان واقعی ملاقات است، اگر زمان واقعی ملاقات ساعت سه است فی علم الله، پس زمان شک ای المشکوک می شود القلة فی زمان الملاقات که ساعت سه باشد، وآنوقت منفصل می شود زمان شک از زمان یقین به قلّت. زمان یقین به قلّت ساعت یک است ولی زمان شک تابع زمان واقعی ملاقات است، چون می گوئید القلة فی زمان الملاقات، اثر شرعی رفته است روی قلت فی زمان الملاقات، که شاید زمان ملاقات ساعت سه باشد که ساعت سه منفصل است از ساعت یک، ساعت دو بین آن متخلل است.

این تقریب در استصحاب عدم الملاقات الی زمان الکریة نمی آید. چرا؟

چون ما در استصحاب القلة الی زمان الملاقات می خواستیم بگوئیم در آنِ حدوث ملاقات این آب قلیل بود، و آنِ حدوث ملاقات گفتند شاید فی علم الله ساعت سه باشد، پس زمان شک می شود ساعت سه. اما در استصحاب عدم الملاقات ما نمی خواهیم بگوئیم در آن آنی که کریت حادث شد هم ملاقات نبود، ابدا. اگر فی علم الله ساعت سه زمان حدوث کریت باشد و زمان ملاقات هم ساعت سه باشد، مهم نیست چون اثری ندارد، این آب پاک است، ملاقات هم بکند این آب در آنِ حدوث کریت باز این آب پاک است، برای نفی نجاست این آب ما باید اونی که موضوع نجاست است نفی کنیم، موضوع نجاست الملاقات فی زمان القلة است، ملاقات در یکی از زمانهای قلّت اگر محقق بشود این آب نجس است. وزمان قلّت یقینا ساعت سه نیست، چون یقینا ساعت سه این آب کر بود، پس ما زمان قلّتمان قبل از ساعت سه است. زمان قلّت هم یک آن نیست مجموع ازمنه است، واین ازمنه قلّت متصل است به آن زمان یقین سابق. من ساعت یک یقین داشتم که این آب قلیل بود و ملاقات با نجس هم نکرده بود، این زمان یقین بود به عدم الملاقات و زمان یقین به قلّت، بعد از آن زمان شک ما در ملاقات فی زمان القلّة تابع زمان قلّت است نه تابع زمان حدوث کریت، خب زمان قلّت که متصل به ساعت یک است که زمان یقین به قلّت و یقین به عدم الملاقات است، شبهه انفصال ندارد.

پس این شبهه در این استصحاب نمی آید.

وهکذا طبق تقریب رابع: تقریب رابع می گفت استصحاب القلة الی زمان الملاقات فرد مردد است، چون زمان ملاقات شاید ساعت سه باشد و در ساعت سه یقینا این آب کر شده است. پس استصحاب بقاء القلة الی واقع زمان الملاقات شاید مشیر باشد به ساعت سه، ودر ساعت سه ما یقین به انتقاض قلّت داریم نه شک در آن. ولذا می شود شبهه نقض الیقین بالیقین.

این اشکال به حسب تقریب رابع بود که مرحوم حاج شیخ در درسشان پذیرفتند و مرحوم آقای داماد در درسشان پذیرفتند و بحوث پذیرفت. خب این بیان در استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة نمی آید. چرا؟ برای اینکه زمان شک در قلت تا ساعت دو و پنجاه ونه دقیقه است نه بیشتر، چون ساعت سه دیگر زمان قلّت نیست زمان کریت است. پس من که استصحاب کنم عدم الملاقات را فی زمان القلة و می خواهم موضوع نجاست را نفی کنم، در واقع یعنی استصحاب می کنم عدم الملاقات را تا ساعت دو و پنجاه و نه دقیقه. کی من یقین دارم به تحقق ملاقات تا ساعت دو و پنجاه و نه دقیقه، شاید ملاقات رأس ساعت سه رخ داده است، کی استصحاب عدم الملاقات شبهه مصداقیه نقض الیقین بالیقین است؟ من که استصحاب عدم الملاقات تا زمان حدوث کریت جاری نمی کنم تا بگویم آنِ حدوث کریت هم این آب ملاقات با نجس نکرده بود. خب بگذار در آنِ حدوث کریت ملاقات با نجس بکند چه می شود؟ آبی که در آنِ حدوث کریت ملاقات با نجس بکند که نجس نیست. چون حکم و موضوع با هم مقارنند تأخر ندارد حکم از موضوعش، خلافا للمحقق النائینی[[1]](#footnote-1). در آنِ حدوث کریت اگر یک آبی ملاقات با نجس بکند محکوم به طهارت است، اذا بلع الماء قدر کر لاینجسه شیء ولو در همان آن اول کریت. ولذا ما که در آنِ حدوث کریت نمی خواهیم بگوئیم ملاقات رخ نداده، بگذار رخ بدهد چی می شود مگر آب نجس می شود؟ ما می خواهیم بگوئیم تا آخرین آن قلّت که دیگر از دو و پنجاه و نه دقیقه آن طرف تر نیست، ما می گوئیم تا آن لحظه ملاقات رخ نداده است. آیا واقعا در ساعت دو و پنجاه و نه دقیقه ما علم به تحقق ملاقات داریم؟ ابدا، شاید ملاقات سر ساعت سه ملاقات رخ داده است، و ما هم که ملاقات سر ساعت را نمی خواهیم نفی کنیم، چون ملاقات آن موقع یعنی ملاقات در آنِ حدوث کریت، اینکه مهم نیست.

ولذا مرحوم آخوند با این بیان روشن شد که کلامش باطلاقه درست نیست، و همینطور کلام حاج شیخ در درس و همینطور کلام بحوث. آقا در مجهولی التاریخ باید ببینیم آن استصحاب استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة است، چه اشکالی دارد؟ حالا قطع نظر از آن بیان بحوث که می گفت اصل نافی جزء اصل مثبت است او بیان دیگری بود، او بیان اختصاصی بحوث بود در قول خامس، بحث در بیان قول ثالث است.

ثمره جریان اصل موضوعی ویا حکمی

نگوئید آقا چه ثمره ای دارد این بحث؟ حالا استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة جاری بشود، خب می شود اصل موضوعی طهارت در خصوص مجهولی التاریخ، نشود خدا برکت بدهد به کل شیء طاهر.

می گوئیم نشد، اگر نوبت برسد به اصل حکمی یکی از مشکلاتمان مرحوم نائینی است، ایشان قبول ندارد اصل حکمی اصل طهارت است. برخی از فروع خم مشکلات جنبی پیدا می کنیم. هر مثالی بزنید همین است، شما استصحاب نافی جزء وقتی می خواهید جاری کنید، یعنی استصحاب می کنید عدم الملاقات فی زمان القلة را، والا عدم الملاقات الی آنِ حدوث الکریة چه اثری دارد که در آن حدوث کریت هم ملاقات نبود.

مثالهای دیگر هم همین است، مثلا در طلاقی که رجعی بود اختلاف است بین زن و مرد، در اصل رجوع و انقضاء عده اختلاف نیست، در تقدم و تأخر آن اختلاف است. مرد می گوید رجوع کردم قبل از انقضاء عده، زن می گوید انقضاء عده شد و بعد رجوع کردی، برو دنبال کارت.

خب دیگر اینجا مبنای آقایان معمولا این است که می گویند واقع تقارن این دو جزء موضوع اثر است، که رجوع باشد و عده هم باقی باشد رجوع صحیح است. ولو به نظر ما این خلاف بعضی از روایات است، در بعضی از روایات که مستند مشهور هم هست تعبیر شده ان غشیها قبل ان تنقضی عدتها فذلک رجعة منه، موضوع نفوذ رجوع رجوع قبل از انقضاء عده است، ولذا واقع التقارن موضوع نیست عنوان قبلیة الرجوع و کون الرجوع قبل انقضاء العده موضوع است در بعضی روایات. حالا این بحث فقهی است واردش نمی شویم، فرض می کنیم واقع الجزئین موضوع است. آقای خوئی فتوا می دهد می گوید آقا استصحاب کن بقاء العدة را الی زمان الرجوع، تمام شد و رفت، الرجوع بالوجدان و بقاء العدة الی زمان الرجوع بالاستصحاب، چه مجهولی التاریخ باشند و چه رجوع معلوم التاریخ باشد و چه انقضاء العده معلوم التاریخ باشد، فرقی نمی کند.

حالا می رسیم به قول صاحب کفایه، خوب دقت کنید، حالا مجهولی التاریخ را طبق نظر صاحب کفایه بحث می کنیم، می گوئیم جناب صاحب کفایه! استصحاب بقاء العدة الی زمان الرجوع شبهه فرد مردد دارد، چرا؟ برای اینکه شاید زمان رجوع ساعت سه باشد، و در ساعت سه یقینا عده منقضی شده است. بله این را قبول داریم. اما عکسش یعنی استصحاب عدم الرجوع اینجا که لازم نیست اثبات کنیم بگوئیم در آنِ اول انقضاء عده هم رجوع نبود، اینکه مهم نیست، در آنِ اول انقضاء عده رجوع بکند به چه درد می خورد؟ ما استصحاب می کنیم عدم الرجوع را فی زمان العدة. عدم الرجوع الی انقضاء العدة یعنی عدم الرجوع فی زمان العدة، این را می خواهیم استنصحاب کنیم عدمش را تا اثبات کنیم بقاء زوجیت را، اینکه دیگر فرد مردد نیست. چرا نتوانیم استصحاب کنیم عدم الرجوع را فی زمان العدة ولو مجهولی التاریخند.

نگوئید آقا درست است این اشکال به صاحب کفایه وارد است، اما مهم نیست، حالا این استصحاب را جاری نکند صاحب کفایه و فکر کند این استصحاب فرد مردد است، بالاخره نوبت می رسد به استصحاب بقاء زوجیت، چه استصحاب عدم الرجوع فی زمان العدة جاری بشود که نتیجه اش بقاء زوجیت است، چه این جاری نشود بخاطر اشکال فرد مردد و نوبت برسد به استصحاب حکمی بقاء الزوجیة، چه فرق می کند؟

می گوئیم فرقش این است که کی می گوید اصل حکمی در این فرع استصحاب بقاء زوجیت است؟ کی می گوید؟ تازه اول دعوا است که در فرضی که اصل موضوعی جاری نشود در این فرع اما اصل حکمی چیست؟ المطلقة الرجعیة زوجة نمی دانیم رجوع بعد از انقضاء عده بود یا قبل از آن، اگر اصل موضوعی نداشتیم آیا نوبت می رسد به استصحاب بقاء زوجیت، یا نوبت می رسد به استصحاب اثر تعلیقی طلاق؟ اثر تعلیقی طلاق این است که اذا انقضت عدتها فقد بانت منه، ممکن است کسی بگوید که استصحاب می کنیم اثر تعلیقی طلاق را، می گوئیم این طلاق اثر تعلیقی است این بود که بعد از انقضاء عده موجب بینونت می شد.

ولذا خیلی ثمره پیدا کرد، نوبت به اصل حکمی برسد تازه اول دعوا است. اما اگر اصل موضوعی جاری بشود استصحاب عدم رجوع فی زمان انقضاء العدة اثر شرعی اش نفی زوجیت است دیگر. ولی اگر این استصحابها جاری نشود نوبت به اصل حکمی برسد اصل حکمی بقاء زوجیت است، اگر اصل حکمی بقاء زوجیت باشد ثمره پیدا شد دیگر. استصحاب عدن رجوع فی زمان العدة اگر بلامعارض جاری بشود اثر شرعی اش زوال روجیت است، ولکن اگر نوبت به اصل حکمی برسد اول دعواست که این اصل حکمی چیست؟ چه بسا کسی بگوید که این اصل حکمی استصحاب بقاء زوجیت است.

بله اگر کسی بگوید اصل حکمی استصحاب بقاء اثر تعلیقی طلاق است اذا انقضت عدتها فقد بانت منه، نتیجه اش با آن اصل موضوعی عدم الرجوع فی زمان العدة یکی می شود.

والحاصل این اشکال به صاحب کفایه وارد است، استصحاب عدم الرجوع فی زمان العدة چه اشکالی دارد؟ اینکه استصحاب فرد مردد نیست، اینکه شبهه انفصال زمان شک از زمان یقین ندارد. بلکه جاری می شود و اثر شرعی اش اثبات بینونت و زوال زوجیت است. ولی اگر این استصحاب جاری نشود نوبت به اصل حکمی برسد اصل حکمی معلوم نیست چی باشد، اگر استصحاب بقاء زوجیت باشد که خلاف این اصل موضوعی می شود. بله اگر استصحاب تعلیقی طلاق باشد که اذا انقضت عدتها بانت منه با این اصل موضوعی نتیجه اش یکی می شود.

سؤال وجواب: اگر پدر و پسری فوت کنند استصحاب عدم موت پدر باید ثابت بشود تا زمان موت پسر، چون آنجا چون می خواهید اثبات کنید بقاء حیات پدر را تا زمان موت پسر، از آن طرف هم استصحاب می خواهید بکنید بقاء حیات پسر را تا زمان موت پدر، هر کدام برای ارث خودش. بله آنجا که چون هر کدام از این دو استصحابها استصحاب برای اثبات جزء الموضوع یک ارث است، استصحاب می کنید بقاء حیات پدر را تا زمان موت پسر، نه اینکه بگوئیم استصحاب می کنم پدر را فی زمان حیات الولد، نه او که موضوع ارث نیست، آنجا استصحاب می کنیم حیات پدر را تا زمان موت پسر، آنجا بله، آنجا اشکال فرد مردد است.

از آن طرفش هم استصحاب بقاء حیات پسر هم تا زمان موت پدر او هم اشکال فرد مردد در او هست، چون آنجا استصحاب می خواهیر بکنید بقاء این جزء را تا زمان وجود جزء دیگر. بله آنجا مشکل فرد مردد در هر دو طرف هست. و اصلا آنجا که محل بحث نبود، بحث در اصل نافی است استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة که می خواهد نفی موضوع نجاست کند، و همینطور فروعی که ذکر شد.

فرع دومی هم که می خواستیم بگوئیم از لابلای مطالب روشن شد، آبی بود که قبلا کر بود بعد فهمیدیم در یکی از این دو ساعت قلیل شده و در ساعت دیگر ملاقات با نجس کرد. این را هم دیگر تطیق نمی کنیم، مطالبی هست در جزوه ذکر کرده ایم.

هذا کله بالنسبة الی تعاقب الحادثین وفروعها المهمه.

## تنبیه یازدهم: توارد حالتین

یقع الکلام فی توارد الحالتین:

فرق بین توارد حالتین و تعاقب حادثین چیست؟

در تعاقب حادثین موضوع مرکب بود از دو جزء، مثلا قلة الماء و ملاقاته للنجس. می خواستیم استصحاب کنیم بقاء این جزء را تا زمان جزء دیگر، بحث این بود که این معارضه می کند یا نمی کند.

اما در توارد حالتین یک عنوان بسیط داریم که یک زمانی بود و یک زمانی نبود، اما نمی دانیم اول بود و بعد نبود یا برعکس، متقدم و متأخر معلوم نیست، زمان فعلی هم که مشکوک است. به این می گویند توارد حالتین.

اقوال خمسه

در توارد حالتین ما پنج قول پیدا کردیم:

قول اول: قول به تعارض استصحابین است مطلقا. چون در توارد حالتین گاهی مجهولی تاریخند، شما می دانید یا ساعت 7 متطهر بودید و ساعت 8 محدث، ویا برعکس. این مجهولی التاریخ است.

ولی گاهی یکی معلوم التاریخ است و دیگری مجهول التاریخ. می دانید ساعت 7 متطهر بودید، اما نمی دانید ساعت 6 محدث بودید یا ساعت 8، تاریخ حدث مجهول تاریخ وضوء معلوم.

1- مرحوم شیخ: تعارض الاستصحابین مطلقا

قول اول قول به تعارض الاستصحابین است در جمیع فروض. این قول شیخ انصاری و محقق همدانی و مرحوم آقای خوئی و استاد است، وهو الصحیح کما سنذکر.

2- مرحوم آخوند: عدم مقتضی برای استصحاب مگر در معلوم التاریخ، شبهه انفصال زمان یقین از زمان شک

قول دوم: قول صاحب کفایه است. فرموده است اگر توارد حالتین در مجهولی التاریخ باشد مقتضی برای جریان هیچکدام نیست، و اگر یکی مجهول تاریخ باشد و دیگری معلوم التاریخ، در مجهول التاریخ مقتضی جریان نیست ولی در معلوم التاریخ مقتضی جریان هست. چرا؟ ایشان فرموده لشبهة انفصال زمان الیقین عن زمان الشک.

توضیح ذلک:

شما که نمی دانید ساعت 7 متطهر بودید و ساعت 8، یا بالعکس، الان هم ساعت 9 است، زمان شکتان معلوم است. در تعاقب الحادثین می گفت زمان شک معلوم نیست، ولی اینجا می گوید زمان شک معلوم است که ساعت 9 است، ولی زمان یقین مردد است بین ساعت 7 یا ساعت 8. الان شک دارید در بقاء طهارت، ولی زمان یقین به طهارت ساعت 7 بود یا ساعت 8؟ معلوم نیست. می شود شبهه انفصال زمان یقین از زمان شک. و در صدق نقض یقین به شک معتبر است اتصال زمان یقین و زمان شک.

استاد: اولا جریان شبهه در معلوم التاریخ

اقول: این فرمایش ناتمام است.

اولا نقض می کنیم به معلوم التاریخ، دیگر معلوم التاریخ را که تاریخ زمان طهارت ساعت 7 بود و الان ساعت 9 است که شما استصحاب کردید، استصحاب کردید بقاء طهارت معلوم ساعت 7 را. آقا زمان یقین ساعت 7 است زمان شک ساعت 9 است، ساعت 8 اینجا چکاره است؟ زمانی است که نمی دانیم که آیا این ساعت 8 زمان حدث معلوم بالاجمال است یا ساعت 6، همین معلوم التاریخ شما که زمان طهارت ساعت 7 صبح است که استصحاب بقاء طهارت کردید تا ساعت 9، همین مبتلا به شبهه انفصال زمان یقین از زمان شک است، چون زمان یقینتان شد ساعت 7 و زمان شکتان شد ساعت 9. این ساعت 8 زمان یقین اجمالی به طروّ حدث است که یا ساعت 8 محدث شدید و یا ساعت 6، این هم شبهه انفصال زمان یقین از زمان شک پیدا کرد.

ثانیا: یقین به جامع نقض نشده

ومهم اشکال حلی به ایشان است، که آقا اونی که ما یقین داریم این است که یقین داریم اجمالا به طروّ حدث، یقین به جامع داریم. حدث فی علم الله شاید ساعت 8 باشد اما یقین به حدث ساعت 8 نیست، بله یقین به جامع حدث یا ساعت 8 یا ساعت 7 داریم، اما حدث واقعی شاید ساعت 8 باشد، تخلل واقعِ حدث بین طهارت متیقنه و بین حکم به بقاء طهارت که مهم نیست، اینکه مضر نیست. و بقیة الکلام انشاء الله فردا.

1. - اگر مرحوم آخوند نظر مرحوم نائینی را داشته باشد اشکال به آخوند مبنائی خواهد بود [↑](#footnote-ref-1)